

## زن در جاهلیت عرب

اثر: دکتر غلامعباس رضایی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(ص ۱۱۳ تا ۱۲۶)

### چکیده:

در جاهلیت، پسران به عللی چون: نگاهبانی از شتران، جنگ با دشمنان، دفاع از کیان قبیله، بر دختران برتری داشتند و بعضی از قبایل از ترس فقر و اسارت دختران، آنان را زنده به گور می‌کردند، زن در این دوره به کنیز و بانو تقسیم می‌گشت، بانوان از حقوقی چون انتخاب همسر، پناه دادن، شفاعت و آزادی اسیر برخوردار بودند. زنان در جنگ با خواندن سرودها، مردان را به پایداری تشویق کرده، به اسبان آذوقه می‌دادند.

در این عصر، ازدواج‌هایی چون ازدواج مهر، متعه، مقت، استبضاع، سببی، استرقاق، شغار و غیره رواج داشت. مرد، حق طلاق داشت ولی زن از این حق محروم بود. زن در این دوره از آزادی نسبی و حق دخل و تصرف در اموالش برخوردار بود. برخی از زنان شعر می‌گفتند و در شعر و شاعری داوری می‌کردند.

**واژه‌های کلیدی:** بدوی، نزاع بر سر آب، شغل کنیزان، زنده به گور کردن

دختران، انواع ازدواج.

## مقدمه:

سرزمین عربستان با مساحت ۵۰۰/۶۰۰ کیلومتر از بیابان‌های خشک و رشته کوه‌های سوخته تشکیل شده است. انسان این صحرا بدوی، بارکشش شتر، گیاهش خار مُغیلان و درختش درکناره آنها خرماست.

بدو هر چند روز کوله‌باری از چند گلوله پیه مخلوط با پشم شتر با مقداری خرما و خشک بر پشت ریش شتر خود گذاشته و احياناً با زن و فرزندش در جستجوی آب به راه افتاده، با دیدن برکه‌ای آب تیره شاد می‌گردد و لیکن افسوس که در این هنگام سر و کله مزاحمی که او نیز دنبال آب است پیدا گردیده، ناگهان درگیری آغاز می‌شود و یکی غالب می‌گردد، قاتل هنوز کام تشنه خود و همراهانش را ترساخته که آفتاب آب موجود را بخار کرده و جز اندکی لجن چیزی در ته گودال نمی‌ماند، آری آفتاب، کار خود را کرده است، باید از اینجا به جای دیگری برویم: بایستید! به راه بیفتید! سرودی است که بدو در سراسر زندگی پر مشقت خود بر زبان دارد؛ هر بامداد به جایی و هر شب در راهی. در این گیرودار، ناگهان ناله کودکی به گوش می‌رسد، همسر بدو دختری آورده است. چه بدبختی بزرگی! این فرزند به چه کارم می‌خورد؟ چرا همسرم پسر نیاورد؟ (شهیدی / ۱۶-۱۳) او می‌خواهد زنش پسرانی بیاورد که با وجود آنها در برابر مردم بی‌الد، (البستانی، ۲۱/۱) در کودکی شتر را نگاهبانی کرده و در بزرگی در کنارش با دشمنان بجنگد؛ (شهیدی / ۱۶) زیرا این پسر است که از وی امید دفاع از کیان قبیله می‌رود، یاد انسان را زنده نگه داشته و زنجیره نسب را حفظ می‌کند. (البستانی ۲۱/۱) اما دختر موجودی است دست و پاگیر، و بدتر از آن مایه شرمساری و ننگ! چرا؟ چون فراموش نکرده است که چندی پیش با فلان دسته درگیری داشت، دختر آنان را به اسیری گرفت و برای همیشه داغ ننگ را بر پیشانی پدر و مادر و قبیله او چسباند. از کجا که روزی چنین بلایی بر سر خودم نیاید؟ نه! تا دیر نشده باید چاره‌ای اندیشید، این دختر نباید زنده بماند. مبادا موجب شرمساری گردد، باید او را در خاک نهفت (شهیدی / ۱۶). تنها ترس از

مستمندی و یا بیم ننگ و سرزنش خویشان نبود که او را به کاری چنین زشت وامی داشت (سوره اسراء / ۳۱). گاهی هم باورهای خرافی و اعتقادات بی دلیل موجب دخترگوشی می شد، چنانکه اگر دختری چشم آبی، سیاه پوست، خالدار، فلج یا لنگ نصیب وی می گردید، آن را به فال بد می گرفت. بعضی از این قبایل مانند بنی عقیم و دیگران به خاطر داشتن غیرت زیاد و خوف داشتن از ننگ اسارت یا لطمه دار شدن کرامت دختران، آنها را زنده به گور می کردند. و برخی چون خزاعه و کنانه براین باور بودند که فرشتگان دختران خدایند، بنابراین با کشتن دختران، آنها را به خدا ملحق می ساختند. زنده به گور کردن دختران، تقریباً در همه قبایل عرب معروف است، جز اینکه شامل همه قبایل عرب نمی شود زیرا اگر قبیله ای این کار را انجام می دهد، در برابر ده قبیله آن را رها می کند. دین مبین اسلام، این کردار زشت را باطل کرد (البستانی ۲۱/۱ و ۲۲)، قرآن می فرماید: «وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ (سوره تکویر / ۸ و ۹)» آن روز که درباره کودک زنده به گور شده پرسش شود، به چه جرمی کشته شده است؟ این است حال بیابان نشینان، شهرنشینان هم دست کمی از بیابانیان نداشتند، اما به نوعی دیگر، بینوایان می کوشیدند تا عده ای از دسترنج آنان به خوشی زندگی بگذرانند (شهیدی / ۱۷).

جرجی زیدان می گوید: زنده بگور کردن دختران کمی پیش از اسلام رخ داد و در بعضی از "بنی تمیم بن مُرّ" محصور بود و سببش این بود که اینها به نعمان؛ پادشاه حیره جزیه می دادند. یکسال ندادند، نعمان سپاهی به سوی آنان گسیل داشته، چهارپایان و خانواده هایشان را گرفت، این مسأله بر تمیمی ها گران آمد، هیأتی را به سوی نعمان فرستاده، اهل و اموالشان را مطالبه کردند ولی نعمان نپذیرفت، گفتند: زنان ما را بده! گفت: آنها را در رفتن یا ماندن آزاد می گذاریم و اعلان کرد: هر زنی پدرش را اختیار کند، به سوی او برگردانده می شود و اگر شوهرش را اختیار کند باقی می ماند. همه پدرشان را اختیار کردند، جز "دختر قیس بن عاصم" زیرا "عمرو بن مشمرج" را دوست می داشت. قیس خشمگین شد و نذر کرد هر فرزند دختری

برایش بیاید خواهد کشت و چه بسا بعضی از اهل و قبیله‌اش به او اقتدا کرده‌اند. بعضی از غیرتمندان عرب از بس نسبت به دخترانشان غیرت داشتند، اجازه ازدواج به آنها نمی‌دادند، مشهورترین آنها "ذوالاصبع العدوانی" است. وی چهار دختر داشت که آنها را از ازدواج بازداشته بود. زمان زنده به گور کردن دختران بدرازا نکشید؛ زیرا این کار با احکام عقل و عواطف والدین سازگاری نداشت. دیری نپایید که "صعصعة بن ناجیه" با پرداخت فدیة مانع این کار زشت گردید. (زیدان: تاریخ تمدن اسلامی، ۲/ ۵۷۸-۵۷۹)

در دوران جاهلیت، دو نوع زن وجود داشت: کنیز و بانو، کنیزان بسیار بودند؛ از آن جمله روسپسانی که رفیق می‌گرفتند و مطربانی که در می‌فروشی‌ها ساز می‌زدند و آواز می‌خواندند و کنیزانی که خدمتکار بانوانی اشرافی بودند و بالاخره کنیزان گله‌بان و شترچران که از همه پایین‌تر بودند (ضیف ۸۳/۱). غالب کنیزان سیاه بودند. عرب وقتی از کنیزی صاحب فرزند می‌شد، آن را به خود نسبت نمی‌داد، مگر پسری باشد که از خود قهرمانی و نجابت نشان دهد و به نسب دست یابد؛ چنانکه "شداد عبسی" نسبت پسرش عنتره را که کنیززاده بود به خویش اعتراف نکرد تا دلاوری شگرف خویش به ثبوت رساند. و چنانکه "عمرو بن شأس" درباره پسرش "عرار" چنین گفت:

وَإِنَّ عِرَارًا، إِنْ يَكُنْ غَيْرَ وَاضِحٍ      فَأَنْتِ أُحِبُّ الْجَوْنَ ذَا الْمَنْكَبِ الْعَمَمِ

(فرزندم "عرار" هر چند سپید نیست، ولیکن من سیاهی را که دارای بازوانی توانا باشد دوست دارم.)

زن آزاده، به پخت و پز و دوخت و بافت و خانه‌داری می‌پرداخت، مگر بانوان اشراف دارای کنیز که خادمان این کارها را برایشان انجام می‌دادند. نشانه‌های زیاد هست بر اینکه دختران اشراف و بزرگان مقام بلندی داشتند، چنانکه همسرشان را

خود برمی‌گزیدند و اگر رفتار شوهر مورد پسند نبود ترکش می‌گفتند. بعضی بزرگ زنان منزلتشان به جایی رسید که حق جوار و پناه دادن داشتند و گاه به شفاعت، اسیر آزاد می‌ساختند، چنانکه "فُكَيْهَةٌ" (از بنوعوار)، حُریت "سلیک بن سلکه" را که به دست قبیله‌اش اسیر شده بود بازگرداند. بر مرد واجب بود که از پناهنده همسر، خواهر، مادر و کنیزش دفاع کند، همان‌گونه که از پناهنده خودش دفاع می‌کرد. اعراب، زن را جزء حیثیت خود می‌شمردند و هیچ چیز مثل اسارت زن - در حالی که غایب بودند - تهییجشان نمی‌کرد. در این حال، سواره به دنبالشان می‌تاختند و از هر نشیب و فرازی می‌گذشتند تا به مطلوب برسند و زنان اسیر را آزاد کرده و خود را از ننگ پاک کنند. چه اسیر بودن زن در دست غیر، بزرگترین ننگ نزد عرب بود. زنان در جنگ با مردان همراه می‌بودند و با خواندن سرودهایی آنان را به پایداری در میدان جنگ تشویق کرده و از گریختن باز می‌داشتند. زخمی‌ها را درمان کرده و مشک‌های آب را بر دوش می‌کشیدند و به اسبان آذوقه می‌دادند، عمرو بن کلثوم گوید: (ضیف ۱/ ۸۳، ۱۴ والبستانی ۱/ ۲۳)

يَقْتَنَ حِيَادَنَا وَيَقْلُنَ لَسْتُمْ بُعُولَتْنَا إِذَا لَمْ تَمْنَعُونَا

(اسبان ما را آذوقه داده می‌گویند: شوهران ما نیستید اگر از ما دفاع نکنید.)  
هرگاه سواری برخاک می‌افتاد با نوحه سوزان، مردان را به خونخواهی او تحریک می‌کردند و در این باب بین زنان عرب نامهای درخشان هست؛ از همه بالاتر خنساء است با اشعار مشهورش در رثای برادرانش صخر و معاویه. هرگاه قبیله‌ای به خاطر جلوگیری از خونریزی به گرفتن خونبها رضایت می‌داد زنان خشمگین می‌شدند، آنچنان که "کَبْشَه" خواهر "عمرو بن معدی کرب" می‌سراید: (مرزوقی ۱/ ۲۱۸)

فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَتَأْرَوْا وَ أَتَدَيْتُمْ فَمُسُّوْا بِأَذَانِ النَّعَامِ الْمُصَلَّمِ

(اگر خونخواهی نکرده و انتقام برادرم را نگیرید و خونبها بستانید، در خفت چون اسیران و بردگان سفته گوش باشید.)

و "أم عمرو" دختر "وقدان" در همین مورد می‌گوید: (مرزوقی ۱۵۴۶/۳)

إِنَّكُمْ لَم تَطْلُبُوا بِأَخِيكُمْ  
فَذَرُوا السَّلَاحَ وَوَجِّسُوا بِالْأَبْرِقِ  
وَخُذُوا الْمَكَاحِلَ وَالْمَجَاسِدَ وَالْبُسُوفَ  
نُقِبَ النِّسَاءَ فَيَسَّ رَهْطُ الْمَرْهَقِ

(حال که شما انتقام برادرانتان را نگرفتید، پس سلاح بیفکنید و به دوردست "أبرق" بروید. و آنجا سرمه‌دان بگیرید و جامه زنان بپوشید! وای از این قوم بی‌حمیت نادان!)

عرب در جنگ وقتی چاره دیگری نمی‌ماند می‌گریخت، مگر وقتی که زنان همراه بودند، در این موقع با مشاهده زنان گریزان و روکشاده از فرار خودداری کرده، تا آخرین قطره خون پای می‌فشردند. (ضیف ۸۴/۱)

رنگ زرد بر زنان عرب غلبه داشت و زنی مورد پسند عرب بود که زرد مایل به سفید باشد. امرؤ القیس گوید: (آبئی / ۱۵ و ۲۰)

كَبِيرِ الْمُفَانَةِ الْبَيَاضِ بِصُفْرَةٍ  
عَدَاها نَمِيرُ الْمَاءِ غَيْرِ الْمُحَلَّلِ  
(چون بیضه تخم شتر مرغ، سپیدی را به زردی در آمیخته است، او از آبی گوارا و زلال پرورش یافته است.)

زنان سیاه چشم، سیاه مو، معتدل قامت، میان باریک و، مورد پسند عرب بود. عرب بدوی به زن به عنوان ابزاری برای لذت و آوردن نسل نیکو می‌نگریست (البستانی ۲۱/۱). جمال زن، عرب را تهییج می‌کرد و زبان به توصیف زن و زیب و زیور و آرایه و پیرایه و عطر و بوی او می‌گشود، بدان گونه که امرؤ القیس در معلقه گوید: (آبئی / ۱۵ و ۲۰)

و تُضْحِي فَتِيْتُ الْمِسْكِ فَوْقَ فِرَاشِهَا  
تَوْؤُمُ الضُّحَى لَمْ تَنْتَطِقْ عَنْ تَفْضُلِ  
(معشوقه من هرگز چون کنیزان به قصد کار کمر نمی‌بندد و تا چاشتگاه می‌خوابد،

گویی بسترش همیشه پر از خرده‌های مشک است.)  
و مُنَحَّلٌ يَشْكُرِي در وصف معشوقه‌اش چنین سروده: (فروخ ۱/۱۶۹)

وَلَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى الْفَتَا  
الْكَعَابِ الْحَسَنَاءِ تَز  
عَالِ الْخِذْرِ فِي الْيَوْمِ الْمَطِيرِ  
فُلٌ فِي الدِّمَقِيسِ وَ فِي الْحَرِيرِ...

(در روزی بارانی، وارد خیمه معشوقه شدم. معشوقه‌ای زیبا، و در جامه حریر خرامان...)

شاعر عرب در زیبایی جسمانی توقف نمی‌کند، بلکه جمال روحی و آراستگی‌های معنوی و ارزشمند زن را نیز درمی‌یابد. شنفری در تعریف زنش "امیمه" گوید: (شنفری / ۳۲، ۳۳)

لَقَدْ أَعْجَبْتَنِي لِأَسْفُوطاً فَنَاعُهَا  
تَبَيْتُ بُعِيدَ النَّوْمِ تُهْدِي غَبُوقَهَا  
تَحُلُّ بِمَنْجَاةٍ مِنَ اللَّوْمِ بَيْتَهَا  
كَأَنَّ لَهَا فِي الْأَرْضِ نِسِيًّا تَقُضُهُ  
إِذَا هُوَ أُمْسَى أَبَ قُرَّةَ عَيْنِهِ  
إِذَا مَا مَشَتْ وَلَا يَدَاتِ تَلْفُتِ  
لِحَارَاتِهَا إِذَا الْهَدِيَّةُ قَمَلَتْ  
إِذَا مَا بَيُوتُ بِالْمَدْمَةِ حُلَّتِ  
عَلَى أُمِّهَا وَإِنْ تُكَلِّمَكَ تَبَلَّتِ  
إِذَا ذُكِرَ النِّسْوَانُ عَقَّتْ وَ جَلَّتِ  
مَأَبَ السَّعِيدِ لَمْ يَسَلْ: أَيْنَ ظَلَّتِ

(مرا پسند افتاده و شیفته کرده، چون هنگام راه رفتن مقنعه‌اش از رخ نمی‌افتد و این سو و آن سو نمی‌نگرد.)

هنگام تنگنا، شیرشامگاهی را به همسایگان هدیه می‌برد.

از سرزنش پاک است، حال آنکه بسیاری از خاندانها به ننگ آلوده‌اند.

هماره سرش پایین است و گویی روی زمین دنبال چیزی می‌گردد و اگر چیزی پرسند، کوتاه جواب می‌دهد. هر جا داستان زنان است، نام "امیمه" به پاکدامنی و

حرمت می‌رود، نه اینکه ننگ شوهر باشد و چون شوی عصرگاهان به خانه رسد، به کانون سعادت و شادی باز آمده و هرگز از زن نپرسد امروز کجا بوده‌ای؟

کتب ادب پر است از داستانهای عشاق عرب، شاعران قصاید خود را با یاد زنان و خاطرات و وعده‌گاهها و منازل آنان و با اشک و آه آغاز می‌کنند، آنچنان که امرؤ القیس معلقه‌اش را آغازیده: "فَنَابِكِ مِنْ ذِكْرِ حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ - بِسَقَطِ اللَّوِيِّ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٍ": (یاران بایستید: تا به یاد دوست و منزلش در انحنای شنزار بین دخول و حومل بگرییم) (ضیف ۸۵/۱)

با تأمل در غزل دوره جاهلی دانسته خواهد شد که تغزل به دختران باکره ممنوع بوده تا جایی که پسر حق نداشته با دختری که مورد تغزل قرار گرفته و بدنام شده ازدواج کند و بیشتر غزل جاهلی درباره زنان شوهردار است. سروده امرؤ القیس: فمثلک حبلی قد طرقت و مرضعاً و قصه منخل بیشکری با متجرده زن نعمان و قول أعشى: "وقدأ اخالس رب البيت غفلته" همه از مصادیق این مسأله است بی‌گمان عرب جاهلی به دختران عقیف و باکره اظهار عشق و علاقه می‌کرد، ولیکن در اظهار عشق و علاقه به زنان شوهردار جرأت بیشتری داشت (فروخ ۶۱/۱).

در جاهلیت، دختران - بویژه دختران رشید، عاقل و باهوش - در امر ازدواج مختار بودند، همان‌طور که وقتی "دُرید بن الصمة" از خنساء خواستگاری کرد، به خنساء در قبول یا رد، اختیار داده شد. بدویان با دختران کم سن و سال ازدواج می‌کردند، زیرا از سویی طبیعت سرزمینشان آن را می‌طلبید و از سوی دیگر میل فراوانی به ازدیاد پسران داشتند. بنابراین پسران در پانزده سالگی و دختران در ده سالگی ازدواج می‌کردند. عرب جاهلی ازدواج با غریبه‌ها را بر خویشاوندان ترجیح می‌دادند؛ زیرا از این طریق می‌خواستند از سویی با دشمنان آشتی کرده، به پیمانهایشان بيفزایند و از سوی دیگر از فرزندان نژاده، نجیب و سالم‌تر برخوردار شوند. شیوه ازدواج بدین صورت بود که در آغاز، شخصی از دختری خواستگاری نموده، مهریه‌اش را می‌داد، سپس عقد ازدواج میانشان بسته می‌شد. مرد حق



داشت به اندازه توانش زن بگیرد، مگر اینکه زن شرط کند که شوهرش نباید بیش از یک زن بگیرد. (البستانی ۲۲/۱) مقام زن در جاهلیت بسته به صیانت از نسب اصیل و پاکی بود که عرب جاهلی از آن به عنوان "عرض" یاد می‌کند و در غیر این موضوع، مقام قابل ملاحظه‌ای نبود.

جنگهای پی در پی و طولانی از عمر پسران می‌کاست و شمارشان را کم می‌کرد، بدین جهت شمار زنان در جاهلیت همواره چند برابر مردان بود. اگر مسأله عرض و معیشت سخت عرب بدوی به نکته بالا اضافه گردد، روشن خواهد شد که زندگی اجتماعی در آن روزگار با چه مشکلی روبرو بوده است و یگانه راه حلی که زندگی جاهلی آن را پذیرفته بوده این بوده که یک مرد شماری از زنان را سرپرستی کند تا آنساب در عمود مخصوص مردان شناخته شود. و اگر عرب جاهلی پذیرفته بود که زنان مازاد بر مردان را رها کند تا رابطه نامشروع با مردان گوناگون داشته باشند زنجیره نسب در هم برهم گردیده و عرب جاهلی افتخار بزرگ خود را در زندگی اجتماعی از دست داده بود. به همین علت تعدد زوجات بطور مطلق حاکم بود و بالطبع انواع ازدواج رواج یافته بود.

(۱) ازدواج مهر: همان ازدواجی است که اسلام آن را امضا کرد.

(۲) ازدواج متعه: که همان ازدواج موقت است.

(۳) ازدواج موقت: در جاهلیت رسم بود وقتی شوهر زن می‌مرد، فرزندانش، زنانش را به ارث می‌بردند، البته هیچ کدام از فرزندان حق نداشت با مادری که او را به دنیا آورده است. ازدواج کند، (فروخ ۶۰/۱). بعضی ازدواج موقت را ازدواج یک مرد با دو خواهر در زمان واحد دانسته‌اند، البته اسلام همه اینها را باطل کرد، زیرا عامل به این دسته کارها مغضوب خداست. (ضیف ۸۶/۱)

(۴) ازدواج استبضاع: ازدواجی که چندان تفاوتی با زنا نداشت، بدین صورت که مردی از سوارکار شجاعی، قهرمانی یا شریفی خوشش می‌آمد، پس به یکی از زنانش اجازه می‌داد که مدتی خود را در اختیار وی قرار دهد. البته این مورد بسیار

نادر بود.

۵) ازدواج سببی: بسا بعضی از اعراب، در غارت‌هایشان زنان دیگر را بی عقد می‌گرفتند.

۶) ازدواج اِستِراق: این نوع ازدواج با خرید زن صورت می‌گرفت. (فروخ ۶۰/۱ و

البستانی ۲۲/۱)

۷) ازدواج شِغار: یعنی مبادله دو خواهر بین دو برادر یا دو دختر بین دو پدر، به این صورت که یکی از آنها بگوید: دخترم یا خواهرم را به تو تزویج کردم به شرط آنکه تو نیز دختر یا خواهرت را به من تزویج کنی و صدیقی در میان نباشد، اسلام این نکاح را باطل کرده است. (جبری عربلو / ۱۷۵).

۸) زنا: بسا در جاهلیت زنی با شماری از مردان رابطه داشت و در این میان فرزندی پیدا می‌شد که دانسته نبود پدرش کیست. در این صورت، مادرش او را به یکی از مردانی که می‌خواست می‌داد و آن مرد بچه را اگر پسر بود رد نمی‌کرد یا به قیافه‌شناس رجوع نموده و او را به نزدیک‌ترین کسی که بچه به وی شبیه بود ملحق می‌کردند. (البستانی ۲۲/۱) با دقت و تأمل در این موضوع، می‌بینیم عرب جاهلی، هدفش این است که نسل در هر قبیله‌ای صریح و شناخته شده، باقی بماند تا جایی که سعی می‌شد فرزندی غیر شرعی به صاحب اصلی‌اش برگردانده شود، چنانکه معاویه عده‌ای را شاهد گرفت که پدرش ابوسفیان در جاهلیت با سمیه مادر زیاد تماس داشته، و زیاد ثمره آن است، لذا زیاد را به نسب خود ملحق ساخته و او را برادر قانونی خود خواند. (فروخ ۶۱/۱)

در میان عرب جاهلی، مرد حق طلاق داشت ولیکن زن از این حق محروم بود، مگر اینکه زن در ضمن عقد ازدواج آن را شرط کند. شوهر چنانچه زنش را سه طلاقه می‌کرد حق رجوع نداشت، ولی پس از یک طلاق یا دو طلاق حق رجوع داشت. هرگاه زن مرد در خانه‌ای از پشم شتر به سر می‌برد و می‌خواست طلاق بگیرد در خانه‌اش را به سمت مقابل قرار می‌داد، در این صورت، شوهر می‌دانست

که زنش او را طلاق داده است، بنابراین وارد خیمه نمی‌شد؛ مانند کاری که حاتم طایی کرد هنگامی که زنش "ماویه" او را طلاق داد. وقتی که شوهر از دنیا می‌رفت، زنش یکسال عده نگه می‌داشت و از خانه‌اش بیرون نمی‌رفت، حمام نمی‌کرد، ناخن نمی‌گرفت، صبر می‌کرد تا یکسال تمام بگذرد، آن وقت بسیار زشت و کثیف بیرون می‌آمد. عده نگه داشتن برای زن انتظاری بود تا یقین حاصل که فرزند دارد یا نه؟ (البستانی ۲۳/۱)

شوقی ضیف می‌گوید: جاهلیان زن شوهر مرده را از ازدواج منع می‌کردند، مگر اینکه با پسر شوهرش (از زن دیگر) ازدواج کند، اسلام این کار را حرام کرد. (ضیف ۸۶/۱)

عرب جاهلی به فرزند پسری که مادرش آزاده، سپید رنگ و نژاده بود افتخار می‌کردند و مادرش را "امّ البنین (= مادر پسران)" می‌نامیدند، نیز به دایی‌هایشان افتخار کرده و پسران را شبیه به آنها می‌دانستند و آنها را نشانه آزاده و نژاده بودن می‌دانستند. (البستانی ۲۲/۱)

زن در جاهلیت فراموش شده نبود و در نظر عرب قدر و اهمیت داشت، از آزادی نسبی و حق دخل و تصرف در اموالش برخوردار بود. (ضیف ۸۵/۱، ۸۶) زنان تمیمی از زنان قریش، نزد شوهرانشان از موقعیت ممتازی برخوردار بودند و در واقع سالار خانواده بودند، بعضی از آنان به جنگجویی و دلیری مشهور بودند. در جنگ احد پرچم قریش در میدان جنگ افتاده بود، زنی به نام "عمره" دخر علقمه حارثیه آن را برافراشت و قریش بدو پناه بردند. هند دختر "عُتبه" زن ابوسفیان، با جمع کردن زنان به دف زدن و شعر خواندن، مردان را به پایداری تشویق کرد و پس از جنگ با دریدن شکم حمزه جگرش را بیرون کشیده، از خشم آن را زیر دندان خایید، ولی چون نتوانست آن را فرو دهد بیرون انداخت، سپس از تخته سنگی بالا رفت و با سرودن اشعاری، پیروزش را به رخ مسلمان کشید. خنساء هنگامی که خبر کشته شدن فرزندانش را در جبهه‌های نبرد اسلام علیه کفر دریافت کرد، گنت:

"سپاس خدایی را که با کشته شدن آنها مرا شریف گردانید." در این زمینه می‌توان از زنانی چون "أم عماره بنت کعب الانصاریه" و "أم حکیم بنت الحارث" نام برد. در خردمندی و دورانیشی می‌توان از ام المؤمنین "خدیجه" دختر "حُوَیلد" نام برد. وی زنی عاقل، دورانیش، شریف و ثروتمند بود. در میان مردان، کسانی را که امین و دورانیش بودند برای امر تجارت گزینش می‌کرد. برای همین با پیامبر (ص) ازدواج کرد و اولین کسی است که اسلام آورده و پیامبر را در امر تبلیغ یاری داد. هرگاه پیامبر با سخنان نیش دار دشمنان روبرو گردیده و اندوهگین می‌گشت، خدیجه وی را دلداری داده و آن امور را برایش آسان می‌کرد و همین گونه بود تا از دنیا رفت.

شماری از زنان چون "هند بنت الخس" و "جمعه بنت حابس" در خطابه به شهرت رسیدند و برخی چون "زینب طبیبه بنی اُود" به طبابت مشهور بود، زخم و چشم را درمان می‌کرد.

برخی از زنان در شعر و ادب دارای شأن و موقعیت بودند، در این زمینه می‌توان از خنساء و خرنق نام برد که اشعارشان بطور جداگانه چاپ شده، و نیز ده‌ها شاعره دیگر هستند که اشعارشان از بین رفته و جزگزارشی از موقعیت شعری آنان چیزی نمانده است. از این جمله است: کبشه خواهر عمرو بن معدی کرب، جلیله دختر مَرّة زن کلیب فارس مشهور که او راست مرثیه‌هایی بسیار نیکو درباره شوهرش، مَیْسَه دختر جابر همسر حارثه بن بدر که همسرش را رثا گفته است. اُمیمه دختر ابن الدمینه که شعری نیکو در عتاب همسرش گفته است. ابونواس از شصت شاعره عرب شعر روایت می‌کرده است.

طبقه‌ای از زنان شیفته شعر بودند و آن را برای بحث و مذاکره در مجالس از برکرده بودند. عائشه همسر پیامبر (ص) کل شعر لبید را حفظ کرده بود. بعضی از زنان در شعر و شاعری، به مرتبه داوری رسیدند چنانکه امرؤالقیس از همسرش "جندب" خواست میان وی و علقمة الفحل داوری کند، وی حکمی کرد که حاکی از

هوشمندی و شناختش از شعر می باشد. (زبدان - تاریخ آداب اللغة العربية ۱/ ۳۵، ۳۴)

### نتیجه گیری:

اگر در سده هفتم میلادی چشمه‌ای از نور شکافته نمی‌گردید، بی‌گمان امروز کمتر کسی بدان می‌اندیشید که صحرائی به نام عربستان وجود دارد. اما سرنوشت می‌خواست که از این سرزمین طنینی برخیزد و سراسر عربستان را پرکند و به ایران، مصر و سرانجام قاره آسیا، افریقا و همه جهان برسد، پیام این نور چنین بود: ای بیابان گرد تیره‌روزا! تو خلیفه‌ خدایی و خدا، نور، محبت، زندگی، لطف و رحمت است. تو برای کشتن آفریده نشده‌ای، دختر نیز مانند پسر است، هر دو نعمت خدایند. اما این تعلیمات آسمانی که گاه با آیت‌های قرآن و گاه به زبان حدیث بر گوش‌های گران مردم دیر فهم خوانده می‌شد، باید با آموزش عملی نیز همراه می‌گردید تا اثر آن بیشتر گردد، و نمونه‌اعلای این تربیت عملی، دختر پیامبر است.

این شگفت است که شمار دختران رسول خدا از نخستین زن او خدیجه بیش از پسران است و شگفت‌تر آنکه پسران او نمی‌پایند و در کودکی می‌میرند، چنانکه گفتیم از نظر زندگانی بدوی و قبیله‌ای، پسر است که چراغ خانه پدر را روشن می‌کند و بی‌پسر "أبتر" است. کوتاه بینان قریش، محمد (ص) را "أبتر" دانسته و بر این باور بودند که پس از مرگش نامی از وی نمی‌ماند، ولی بنا به خواست خدا، از محمد (ص) دختری ماند که راز سخن پدر و رمز اشارت‌های قرآن را بدان خودخواهان نمایاند که "ان شائک هو الأبتیر" (سوره کوثر / ۳) ای محمد! نام تو جاویدان خواهد ماند، آنکه تو را سرزنش می‌کند گمنام می‌زید و گمنام می‌میرد:

مصطفی را وعده داد الطاف حق	گر بمیری تو نمیرد این سبق
رونقت را روز روز افزون کنم	نام تو بر زر و بر نقره زنم

مَنبر و مَحراب سازم بهر تو در محبت قهر من شد قهر تو

تقدیر خدایی چنان بود که پیامبر اسلام (ص) همه محبت پدری را در حق زهرا(ع) به کار برد تا با این تربیت عملی، آن موجودهای خودخواه بدانند که باید دختران را نیز چون پسران ارزش نهاد. (شهیدی / ۱۸، ۱۹، ۲۰)

### منابع و مأخذ:

- (۱) قرآن کریم
- (۲) آیتی، عبدالمحمد: ترجمه معلقات سبع، چاپ سوم، تهران، سروش، ۱۳۷۱ ش.
- (۳) البستانی پطرس: أدباء العرب، ج ۱، بیروت، دارنظیر عبود، ۱۹۸۹ م.
- (۴) جابری عرب لو، محسن: فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
- (۵) زیدان، جرجی: تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، بیروت، دارمکتبة الحیاة، ۱۹۸۳ م.
- (۶) زیدان، جرجی: تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، بیروت، دارمکتبة الحیاة، بی تا.
- (۷) شنفری، عمروین مالک: دیوان، به کوشش امیل بدیع یعقوب، چاپ اول، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۹۱ م.
- (۸) شهیدی، جعفر: زندگانی فاطمه زهرا(ع)، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش.
- (۹) ضیف، شوقی: تاریخ الأدب العربی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ج ۱، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
- (۱۰) فروخ، عمر: تاریخ الأدب العربی، ج ۱، چاپ پنجم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴ م.
- (۱۱) مرزوقی، احمد بن محمد: شرح دیوان الحماسة، به کوشش احمد امین و عبدالسلام هارون، ج ۱، چاپ اول، بیروت، دارالجیل، ۱۹۹۱ م.
- (۱۲) مولوی، جلال الدین: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، لیدن: بی تا.